

کند که کیست و چه مقام و جایگاهی دارد.

حالا دیگر چراغ سبز شده بود، سبز سبز، اما من هنوز داشتم توضیح می‌دادم بدون آنکه دیگر بدانم چه می‌گویم. غرق شدن در دریای خیال عالمی داشت! یاد مردان خوش قد و قامتی افتاده بودم که در روزهای سخت جنگ و جهاد و خون و حماسه، سرگرمی‌شان این بود که بگردند و بار هر چه کار بر زمین مانده را به دوش بکشند. پوتین‌هایی که در فاصله یک شب تا صبح دور از چشم صاحبانشان که از فرط مجاهده روزانه از حال رفته بودند،

خوشابه حال زیرکان مکتب علوی(علیه‌السلام) که نام‌شان به برکت گمنامی، بلند است و کوله‌پشتی عمل‌شان لبریز از طاعت و اطاعت!

واکس می‌خوردند و لباس‌های خاکی که شبانه شسته می‌شدند، خوب می‌دانند که از کدام جوانمردان می‌گویم.

یادم آمد از مردان و زنانی که راضی نمی‌شوند در مجالس نورانی خاندان عصمت و فضیلت(علیهم‌السلام) کاری بر زمین بماند و شرف «چای‌رسانی» و «کفش‌داری» را کمتر از سخترانی، نغمه‌سرایی و سینه‌زنی نمی‌دانند هرچند که کسی نبیندشان.

تک‌خوشه

داستان کتابی که بالاخره فرار کرد!

به بهانه سوره ناس

شنیده بودم کتاب خیلی خوبی است. چاپ پنجاهمش بود.

بدجوری دلم می‌خواست بخوانمش. ولی قیمتش گران بود و جیب من هم خالی. برای همین وقتی دست پسر همسایه مان دیدمش بال درآوردم. با اینکه هنوز نخوانده بودش، به هر جان‌کندنی بود، ازش گرفتم که در اولین فرصت بخوانم و برایش پس بدم. اما خانه که رسیدم تلویزیون داشت اخراجی‌های(۴!) را نشان می‌داد که هیچ‌جوری نمی‌شد بی خیالش شوم. تازه کتاب هم که فرار نمی‌کرد.

روی خط همایش

سفرهای که جمع شد!

در رئای همایش سوره مبارکه کوثر

از خاطرم گذشت همه آنانی که بی‌سروصدا به دنبال رفع و رجوع حوائج و گرفتاری‌های خلق‌الله آنقدر می‌دوند که کفش‌هایشان بر پاهایشان دوام نمی‌آورد بدون آنکه به فکر اداره کلاسی باشند، کتابی نگاشته باشند و یا حتی چند سطری در کاشف خط‌خطی فرموده باشند.

جانم زنده شد از فروغ کلام روح‌افزای امیر(علیه‌السلام) آنجا که غنیمت‌شماری زیرکان را در ادای طاعت به رخ می‌کشد، آن هم در هنگامی که ناتوانی مردم، آنان را به دامان کوتاهی غلتانده است. زیبایی این ریزکی وقتی بیشتر به چشم می‌آید که این زیرکان، ابتدا به طاعت‌شناسی می‌پردازند و سپس به برکت بصیرتی که در این وادی می‌یابند، همه امور ریزودرشت زندگی را در مسیر طاعت و عبادت می‌ریزند و فرصتها را به طاعت تبدیل می‌سازند.

این چه شیرین است و چه عطرآگین! اوقات و ایامی که این‌گونه به طاعت و بندگی سپری گردد، بی هیچ اتلاف و اسراف‌ی در عمر.

خوشا به حال زیرکان مکتب علوی(علیه‌السلام) که نام‌شان به برکت گمنامی، بلند است و کوله پشتی عمل‌شان لبریز از طاعت و اطاعت!

اللهم أرزقنا توفیق الطاعة.

با خودم قرار گذاشتم فردا اول صبح

بخوانمش. اما انصافا صبح زود خواب

خیلی بیشتر می‌چسبید. تازه کتاب هم

که فرار نمی‌کرد. موکولش کردم به بعد.

بعد از ظهر بالاخره کتاب را باز کردم و

شروع کردم به خواندن، اما هنوز خط اول را هم تمام نکرده

بودم، که بچه‌ها زنگ در را زدند تا حاضر شوم برای مسابقه

فوتبال. خداییش اگر نمی‌رفتم حتما تیم‌مان می‌باخت. این

شد که رویشان را زمین نیانداختم و از خودگذشتگی کردم.

در ضمن مطمئن هم بودم که کتاب فرار نمی‌کند.

مسابقه خیلی طول کشید. هوا تاریک شده بود که آمدم

خانه. کتاب نیمه‌باز کنار تختم بود و داشت به من چشمک

می‌زد، ولی چون خسته بودم ترجیح دادم بخوابم تا فردا

با انرژی و حواس جمع بخوانمش. تازه کتاب هم که نه پا

داشت و نه فرار می‌کرد.

خلاصه یک ماهی می‌شد که کتاب دستم بود و هنوز آن

فرصت مناسب و طلایی را برای شروع کردن و خواندنش

پیدا نکرده بودم. آنقدر دستم مانده بود که خیال می‌کردم

دیگر مال خودم شده. برای همین، روزی که پسر همسایه

مان با توپ‌وتشر آمد در خانه تا پیشش بگیرد و رفتم. بهم

گفت: «معلوم هست داری چی کار میکنی؟ مگه به کتاب

۲۰۰ صفحه‌ای چقدر طول میکشه خونددنش؟»

من اما جوابی نداشتم که بدهم. فقط زیر لب گفتم:

«بالاخره فرار کرد!»

در شماره قبل این‌گونه نوشتیم از همایش سوره مبارکه کوثر: «سفره‌اش سه ماهی است برای همایش پهن شده است ولی هنوز منتظر افرادی است که بر سر سفره بیایند و جمعی تشکیل دهند برای بهره‌ر هر چه بیشتر از این مائده الهی». این هفته به عرض می‌رسانیم که سفره همایش تا حدی جمع شد. توضیح اینکه همایشیون فرمودند که برگزاری قسمت داخل دانشگاهی همایش کوثر به دلیل عدم مشارکت دوستان ملغی گردید. به خودمان و به همه مصیبت‌زدگان تسلیت می‌گوییم.



در تارنمای کاشف بخوانید! امام باش، از گردان مالک اشتر، محبوبه علی‌تنه



مدیر مسئول: فاطمه قنبریان

هیأت تحریریه: دانشجویان مدرسه قرآن و عترت (علیهم‌السلام) (کاشفیون)

صاحب امتیاز: احمدرضا اخوت

سر دبیر: نعیمه پورصالحی



سه شنبه
۱۱ بهمن ۱۳۹۰
۷ ربیع الاول ۱۴۳۳
شماره ۳۶
www.Kashef.goo.ir | KashefNews@Live.com

سال اول

برای عضویت در انجمن ادبی خوشه‌چینان وحی
نام خود را همراه با عبارت «خبرنگار» به شماره
نام خود را به شماره ۰۹۱۹۳۱۰۲۹۴۹ پیامک کنید
۰۹۱۹۳۱۰۲۹۴۹ پیامک کنید

امام صادق(علیه‌السلام):

خدا به موسی بن عمران وحی کرد: «می‌دانی چرا تو را از خلق خود برگزیدم و با تو سخن گفتم؟» گفت: «نه، پروردگارا!» خداوند عزوجل به او وحی کرد: «من توجهی به زمین کردم و در آن از تو متواضع‌تر و فروتن‌تر ندیدم.» موسی روی خاک سجده کرد و خاضعانه گونه به خاک نهاد به احترام پروردگاری خدا. پس خدا به او وحی کرد: «سر بردار و دست به جای سجده‌ات بکش و به رویت بمال و به هرجا از تنت رسد؛ که من تو را از هر درد و بیماری آسوده کنم.»

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۹، ص ۳۶۹



اللهی، من ولدی، اسمم اسمی، کنیه کنیتی

گفت‌و‌گو هفته‌نامهٔ فرهنگی، خبری مدرسهٔ دانشجوی قرآن و عترت دانشگاه تهران

به‌نام ســــــــــــــــلام

فتح نهایی در جهاد نرم!

• کاظم رجبعلے

روزی که پدر و مادر عزیزمان آدم (علیه‌السلام) و حوا (علیها‌سلام)، بر عرصه زمین هبوط کردند، -و بسیار هم کار خوبی کردند و دستشان هم درد نکند- مفهوم جدیدی به نام فرزند، مجال ظهور یافت. آدم (علیه‌السلام)، برای فرزندانش هم پیامبر خدا هم ولی و حاکم و هم پدر بود. فکرش را بکن همه بچه سید بودند، همه آقازاده و همه پسر یا دخترهای بابا.

به مرور خانواده‌های متعددی تشکیل شد و البته به ظاهر ممکن بود پیامبر، پدر خانواده همسایه باشد و زمام حکومت نیز در دست حاکم اصلی آن، که همان پیامبر الهی است، نباشد.. سرگذشتی طولانی را طی کرده است، مدل حکومتی که حکومت مطلوب است. جدایی انداختیم میان پدری و پیامبری، میان دین و سیاست و خانواده، هر پیامبری که آمد، خواست بگوید، هنوز هم این سه جنبه ضروریِ از حیات، جلوه‌هایی از یک حقیقتند. به شرطی که مدیریت حکومت، با پیامبر باشد. که اگر چنین شد،

پیش‌خوان

گروه قرآن و عترت (علیهم‌السلام)

در خبر است با همکاری مدرسه قرآن و عترت (علیهم‌السلام) گروه قرآن و عترت (علیهم‌السلام) مرکز آموزش و توسعه فرهنگی تشکیل شده است و از هفته آینده تعدادی از کلاسهای این گروه در محل این مرکز شروع به فعالیت خواهند کرد. آدرس این مرکز برای اطلاع از کلاسها و ثبت نام در آنها به شرح زیر است:

میدان انقلاب، ابتدای خیابان کارگر شمالی، بعد از کوچه راهنما، بن‌بست امین، پلاک ۳

پشت پنجره

امید؛ سرمایه منحصر به فرد موحدین

کلاس ختم مفهومی قرآن استاد اخوت، شنبه‌ها

• فهمیمه جواد

جمع شدن پیامبری با پدری و با سیاست، با رؤیت عقلی ممکن می‌شود.

حالا یک امام داریم، یک حاکم و یک پدر، اما جدا جدا. خودتان بگویید در چه صورتی این سه مفهوم در یک مصداق قابل جمع است؟ گیریم که پدرمان به حکومت رسید و شدیم آقازاده، ولایت و امامت چه می‌شود؟ حاکم را هم که همین‌طور و به حرف نمی‌توان پدر خطاب کرد؛ تازه اگر این مشکل حل شود ارتباطش با غیب و پیامبری و امامت چه می‌شود؟ پس فقط یک راه می‌ماند و آن حکومت پیامبر و امام است؛ همان سرگذشتی طولانی را طی کرده‌است، مدل حکومتی که حکومت مطلوب است. جدایی انداختیم میان پدری و پیامبری، میان دین و سیاست و خانواده.

که اثبات پدر بودنش دشوار نیست که فرمود: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَاهُ هَذِهِ الْأُمَّةُ» و فرمود شیعیان یتیمان ما هستند. فهمیدیم، از سوره مبارکه کوثر فهمیدیم - نه اینکه فهم ما الزاما غرض و تفسیر سوره مبارکه کوثر باشد - که ادامه نسل پیامبر، ادامه پیامبر است و این به مفهوم رایج پارتی‌بازی و جانشینی نابه‌حق و متکی به صرف وراثت نیست. تناقض وقتی اتفاق می‌افتد و وقتی جانشینی فرزند ناپسند است که این جانشینی ملازم شود با جدا کردن پدر از پیامبری و از حاکمیت.

سه شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۹۰ سال اول ۳۶ ۷ ربیع الاول ۱۴۳۳ شماره

بی تعارف و صریح بگویم، با منطق سوره کوثر - نه اینکه فهم ما الزاما غرض و تفسیر سوره کوثر باشد- برای رسیدن به مدل حکومت الهی، چاره‌ای جز حاکمیت مهدی (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) نیست و چقدر در هیروت به سر می‌برند کسانی که حالشان بد می‌شود وقتی می‌گوییم نزدیکترین مدل حکومتی به حکومت مهدی (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) مدل ولایت فقیه است. تیشه به ریشه خودشان می‌زنند و رگ حیات خودشان را قطع می‌کنند اگر به کمتر از امام خامنه‌ای راضی شوند. جمع غیب و ملکوت با سیاست و نیز مفهوم پدری، شالوده حاکمیت الهی است، شالوده محکمی که همان حکومت بر قلب‌ها است. حکومتی نرم است بر قلب‌هایی مستحکم و پر صلابت و اهل یقین. فهم ولایت فقا‌هت، رؤیتی عقلی می‌خواهد رؤیتی که در آن، حکومت آدم (علیه‌السلام) بر فرزندانش پیداست. امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود:

«إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شِيعَتِنَا الْعَاهَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبِهِمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ رَجُلٍ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامُهَا»
مشكاة الأنوار، ص۷۹

پیش‌دانشجوها به میدان می‌آیند!

به گزارش پیش‌دانشجو ابرار مصمم هستند با مدد مقربین سپاه مطففین را از هستی ساقط کنند.
همایش سوره مبارکه مطففین توسط دبیرستانی‌های مدرسه قرآن ویژه بانوان پنج‌شنبه ۲۰ بهمن از ساعت ۱۶ در مدرسه قرآن برگزار می‌شود.
وعده‌مان بر سر سفره سوره مبارکه مطففین.

است که کفار از آن محروم هستند.

در واقع مهم‌ترین تفاوت میان مبارزین در دو سپاه حق و باطل، همین امید و رجا به پروردگار است. امید به لطف و عنایت پروردگار، سلاحی قدرتمند و ارزشمند است که تنها در تسلیحات نظامی مبارزین در راه حق، یافت می‌شود و سپاه کفر با همه تجهیزات و امکانات مادی که برای خود فراهم کرده باشد، باز هم از آن محروم است.

مهم‌ترین تفاوت میان مبارزین در دو سپاه حق و باطل، امید و رجا به پروردگار است.

امید و رجا به پروردگار، دردهای فردی و اجتماعی را شیرین می‌کند و به آنها غایتی مقدس می‌بخشد. اگر جامعه را به مثابه یک رحم در نظر بگیریم، امید به لطف الهی همچون بند نافی است که سبب جریان و ادامه حیات در جنین (مردم آن جامعه) می‌شود. هر چه این امید، حقیقی‌تر و عمیق‌تر باشد، حیات جاری در جامعه نیز حقیقی‌تر خواهد بود.

از خوشبختی‌های بزرگ جامعه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم این است که امید به ظهور و قیام حضرت مهدی (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف)، در آن جاری است و مؤمنین این جامعه، با گفتار و سلوک و رفتار خود شعار ﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَ تَرَاهُ قَرِيبًا﴾ را سر می‌دهند و الحمدلله رب العالمین.

هفته‌نامهٔ فرهنگی، خبری مدرسهٔ دانشجوی قرآن و عترت دانشگاه تهران

از اینجا همه چیز دیده می شود

کلاس پرورش تفکر قرآنی آقای دژبخش، دوشنبه‌ها

• مریم کریمے

آرام آرام از کنار قفسه‌های فروشگاه می‌گذرم و از زیبایی اجناس آن لذت می‌برم. ولی از کنار یکی از آنها نمی‌توانم بگذرم. به قیمتش نگاه می‌کنم... خیلی بالاست! می‌دانم پولش را ندارم. یک تابلو جلویش گذاشته‌اند، نوشته: «لطفا دست نزنید»، ولی دلم آرام نمی‌گیرد. برش می‌دام تا بیشتر و بهتر ببینمش؛ اما از کنارش یک وسیله دیگر می‌افتد و واااا... دلم می‌ریزد. به دور و بر نگاه می‌کنم. کسی نیست. انگار هیچ کس متوجه نشده است. آرام تکه‌های شکسته‌شده رو کنار می‌زنم و برمی‌گردم تا از فروشگاه بیرون بروم که ناگهم روی یک تابلوی دیگر متوقف می‌ماند: «...دوربین مدار بسته...» کمی آن‌طرف‌تر، جلوی در، قسمت بازرسی و سیستم کنترل را می‌بینم و دیگر نمی‌توانم قدم بردارم...

چشم‌هایت را می‌بندی و به سخن خدا گوش می‌دهی. «لطفا دست نزنید»، «در این دنیا همه چیز با دو دوربین رقیب و عتید کنترل می‌شود». صحرای محشر را می‌بینی. همه به سمت ایستگاه بازرسی در حرکتند. کارنامه‌ات را داده‌اند دستت، همه جور مثبت و منفی توش هست. ولی جرأت نداری جمع و تفریقش کنی. باید بروی جلو، از دور ایستگاه بازرسی را می‌بینی. به ذهنت می‌رسد: «وقفوهم، انهم مسؤولون» اینها را نگه دارید، باید جواب بدهند. هول و هراس وجودت را فرامی‌گیرد. نکنند من هم...

چشم‌هایت را باز می‌کنی: خدا را شکر، که هنوز فرصت دارم...

بشنو از نی چون حکایت میکند

از گردان سلمان فارسی

• آیلار صدق‌آراء

کلاس اولتان را به یاد بیاورید. همان زمانی که معلم برای تعلیم تک‌تک کلمات آنها را

پیش‌دانشجو

زنجیری تا عمق سجین!

برداشتنی از کلاس تدبیر در قرآن، ویژه دبیرستانی‌ها، پنج‌شنبه‌ها، سوره مطففین

• کوثر مهدیان

یک زنجیر را تصور کن. حلقه‌های زنجیر را بر اساس سوره مبارکه مطففین این‌طور بچین: حلقه اول را مطففین، حلقه دومش را هم ظن نداشتن به آخرت و حلقه سوم را تاخیر انداختن در کار خیر و بیش از حق خود خواستن (معتد اثیم)

خانوادگــــــــــــــــانه

راز شبانه

برداشتنی از جلسات خانوادگی، چهار شنبه‌ها

• جواد مذحجے

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام):

خدای سبحان طاعت را غنیمت زیرکان قرار داد آنگاه که مردم ناتوان، کوتاهی کنند.

نهج البلاغه، حکمت ۳۳۱

سه شنبه ۱۱ بهمن ۱۳۹۰ سال اول ۳۶ ۷ ربیع الاول ۱۴۳۳ شماره

صداکشی می‌کرد. معلم می‌گفت: «بابا، بگو باااا باااا!». شاید آن زمان به اهمیت تک‌تک حروف و صداها در ایجاد کلمات پی نبرده بودیم. کمی که بزرگتر شدیم، جمله‌سازی کردیم. کلماتی را که آموخته بودیم این‌بار برای بیان هدفی مشخص انتخاب کرده و در کنار هم قرار می‌دادیم. توجه نمی‌کردیم که کلمات نقش انتقال هدف‌مان را ایفا می‌کنند. می‌توان گفت که ساختن کلمات با استفاده از حروف، مشابه نواختن نی و ایجاد نوایی دلنشین است.

در واقع جایگاه حروف و گاهی کلمات نسبت به مفهوم و معنایی که می‌سازند، به مثابه سوراخ‌های نی می‌مانند که دمیدن به آن روح و معنا می‌بخشد.

تک‌تک لحظات زندگی انسان به گونه‌ای رقم می‌خورد که در هر لحظه حقیقتی از عالم برای انسان نمایان می‌شود و بر اساس آن علم به آن حقیقت به دست خواهد آمد. این علم در قالب کلمات به انسان عطا شده و بدین صورت کلمات نقش انتقال حقایق را برای انسان خواهند داشت. با توجه به آن، حیات هر انسان در هر لحظه از دو مرحله تشکیل می‌یابد، مرحله‌ای قبل از جاری شدن حقیقت و مرحله دیگر پس از آن، و کلمات نقطه اتصال آن دو خواهند بود.

مکان، زمان و موقعیت در لحظات زندگی انسان از عناصر و مولفه‌هایی تشکیل می‌یابد که در کنار هم بودن آنها بی‌هدف نبوده و نخواهد بود. چرا که بی‌هدف بودن آنها به معنای بی‌مفهوم بودن گزاره‌های موجود در دفتر زندگی انسانهاست. اجزای تشکیل دهنده هر حادثه در واقع نقش کلمات را ایفا می‌نمایند که همان نقطه اتصال بین حکمت آن اتفاق در عالم هستی و مصداق ظاهری آن خواهد بود.

و در یک کلام باید گفت که عالم پر از حقایق است و هر کلمه واسطه‌ای است برای انتقال حقایق. و قرآن، مجموعه کلماتی است از جانب حق، که از سویی با حقایق و از سوی دیگر با مصادیق آن که همان زندگی دنیایی و آخرتی است، در ارتباط است. و هر سوره در یک نگاه از تعداد کلماتی تشکیل یافته است که حد و قالب گرفته تا بتواند حقایق را برای انسانها بیان کند. به همین دلیل بهترین راه برای رسیدن به حقایق عالم هستی، تدبیر در کلمات کتاب آسمانی است. و برای طی این مسیر باید در نظر داشت، کلمات هر سوره متعلق به خود آن سوره است و روح و معنای آن به دلیل قرار گرفتن در کنار کلمات دیگر ایجاد می‌شود و برای تعریف هر کدام باید به سراغ کلمات موجود در خود همان سوره رفت.

حالا بیایید حلقه مطفف بعد بیایید حلقه ظن نداشتن به آخرت چند تای بعدی را هم بگذرانید ...
بله دقیقاً همین‌جا یعنی حلقه آخر؛ حلقه مکذبین! وه! که چه سرنوشتی دارند این جماعت مطفف که خداوند می‌فرماید ویل للمطففین. حالا اگر سر زنجیر را بگیرید و تا ته نر بريد، می‌رسید به "سجین" یعنی یک جای تنگ. تنگنا. حلقه‌های این زنجیر به-هم-متصل گریبان‌گیر هر «کم‌گذاشتنی» می‌شود. ولی اگر بتوان حلقه اول را شکاند، کار این زنجیر ساخته شود. با تقویت باور خود به قیامت و توجه به حدیث پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) که می‌فرمایند: "همان‌طور با دیگران رفتار کنید که دوست دارید با شما رفتار کنند" می‌توان پیمانه را برای دیگران کم نگذاشت یا حتی پر هم گذاشت.

یا حی یا قیوم

چراغ قرمز شد. باید می‌ایستادیم و صبر می‌کردیم تا رنگ و روی چراغ به سبزی بچرخد. پسر کم آرام در کنارم نشست و به بیرون خیره شده بود، گفت: « بابا! توی جبهه آگه یه تیربارچی شهید بشه، کس دیگه‌ای می‌تونه با تفنگش کار کنه؟!!؟» به حسب وظیفه پدری برایش گفتم که معمولاً هر تیربارچی، مثل هر آرپی‌جی‌زن، دو نفر کمک دارد که برایش گلوله می‌آورند و آماده می‌کنند و اگر هم تیربارچی بر زمین افتاد، این دو نفر نمی‌گذارند که سلاح بر زمین بیفتد.

پسرکم داشت گوش می‌کرد و من همین‌طور برایش می‌گفتم که در شرایط جنگی، خصوصاً در جنگ سفت، هر کسی، هر کاری که از دستش بر می‌آید انجام می‌دهد بی‌آنکه فکر